

الباب الثامن و العشر من الواحد الرابع فى ان لا يجوز...

حضرت باب

اصلى فارسى



الباب الثامن و العشر من الواحد الرابع فى ان لا يجوز
التعارج الى ذلك البيت الا بالغناء الذى لا يرى فى
السبيل من حزن و يؤتى بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب
لمن يخدم ركن الاول و الثانى و الثالث و الرابع من البيت
ليقسمن على انفسهم و لا يحل لهم ان يسئلوا عن ذلك الا
و ان يؤتى من يقد عليهم و يعفى عن المملوك و الذى
يخدم فى الطريق و عن الصغار و عمن يسرق فى الطريق و
عمن لا يقدر.

ملخص اين باب آنكه امر بحج نشده الا آنكه مرتفعين بسوى او در سبيل او متلذذ شوند برضاى او و تكليف
مرتفع شده از دون مستطيعين بغنا تا آنكه محزون نگردند در سبيل او و بر هر نفسى در عمرى يك مرتبه واجب



ORIGINAL



AUDIO

شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حق بنفسه فایز گردند بلقای رب خود و در حین بطون فایز گردند بحال استقرار او در نزد ظهور قبل او

و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را باحسن جزا و او را داخل جنت فرماید با اعظم عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خود را و مقربین بآن محل عزرا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند

و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کل بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدل بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین بیت الله کمال عزت را مرعی داشته و سؤال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین بتکلیف خود عمل نموده که اقرب بعز و علو است

و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشته و بر حریرهای ماموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنع که باون عز وافدین و عز ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متناهی در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از برای استعداد یوم ظهور "من یظهره الله" هست که حین ظهور او بر حاجیان حجتی نیست الا بسوی او و بر حافظان بیت حفظی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الا خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد اگر کسی درک کند

و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من بیتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه سر مشقی باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزل او بین الکاف و النون است لعل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او

و در هر زمان از برای حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد و بهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر حی او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز بامر او

است که ساجد است و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمیداند از اعلای خلق گرفته تا ادنای اون

مثلا اگر امت عیسی - علیه السلام - سجده نکردند از برای رسول خدا - صلی الله علیه و اله - ولی او امری که از عیسی - علیه السلام - بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا - صلی الله علیه و اله - زیرا که ظهور عیسی - علیه السلام - در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن

در هیچ شأنی از برای هیچ شیئی شیئیتی نبوده و نیست الا آنکه بهمان شیئیت از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدا را باو عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را بکله از کل خود منقطع میگردد بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در نار حجاب مانده و همچنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزت الله که کل بعبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال آنکه قبول نمیکند الا از مخلصین

هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه ما لا نهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود بحج رفته که دید که ما شاء الله از هر فرقه بحج آمده ولی احدی او را نشناخته و او کل را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را میشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند باو مباحات فرمود در ملاء اعلاء بانقطاع او و اخلاص او در رضای او

نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکنند که همین قرآنی که حال این همه مصدق دارد هفت سال در ببحوحه عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین - علیه السلام - بظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر بحجیت حجت نموده موقن شده و نظر بدیگری نکرده

این است که یوم قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بآنچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و متبع اون نمیکند این است که کل بنفسه مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور "من یتظهره الله" اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند

و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلا اهل فطرت متغیر نمیگردند و نظر بعز امر نکنند بلکه نظر بما یعز به العز کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر بحجیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران که نظر بر رفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان مذوت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت بعدم تصدیق بحق اون حکم غیر حق بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از ایمان محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان

ای اهل بیان ترحم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را میکنی ولی بشأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین بحقیقت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد و الله خیر الحاکمین.

